

طرحواره: عنصر بنیادین کشف ذهن از خوانش متن تا خوانش انقلاب‌های اجتماعی تورج رحمانی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲

چکیده:

تولید متن همواره با قصدیتی همراه است. فهم قصدیت و معنای موجود در متن مستلزم تدارکاتی است که خوانشگر پیش از ورود به جهان متن باید آن را فراهم سازد. کشف ذهن از اجزای لازم جهت فهم معنای متن به شمار می‌آید. در این راستا "انکشاف ذهن" امکانی برای فهم تضمینات سیاسی یک متن است. شیوه‌های فهم متن الگویی برای فهم پدیده‌های سیاسی نیز به شمار می‌رود. چنین امکانی با تلقی پدیده‌های سیاسی به مثابه متن فراهم می‌شود. به عنوان نمونه پدیده‌هایی چون انقلاب‌های اجتماعی اگر معادل متن انگاشته شوند ضرورتاً با روش‌ها و ابزارهای انکشاف معنا ارتباط می‌یابند. این مقاله با هدف معرفی شیوه و ابزاری جهت کشف ذهن به تبیین مفهوم "طرحواره" می‌پردازد. طرحواره به عنوان وسیله و ابزار، ضرورتاً جایگاه برجسته‌ای در فرایند کشف ذهن خواهد داشت. این مفهوم در پاسخ به شیوه و نحوه کشف ذهن مطرح می‌گردد. به عبارتی در راستای تکاپوی ذهن شناسانه، استفاده از طرحواره برای ارتقای سطح کیفی چنین تلاشهایی ضروری است. طرحواره را می‌توان تدبیری تلقی کرد که ذهن را در موقعیتی قرار می‌دهد تا عناصر سازنده‌اش متبلور گردند. اما بحث طرحواره به طرح سوالاتی در خصوص شیوه‌های کاربرد آن می‌انجامد. پاسخ به سوالاتی از این دست و ارائه‌ی مصادیقی از طرحواره با اشاره به آثاری که به فرایند کشف ذهن می‌پردازند از دیگر مباحث این متن خواهند بود.

واژگان اصلی: متن، کشف ذهن، طرحواره، گلشنیری.

۱- مقدمه

در ادامه مباحث داغ معرفت شناختی که از چند قرن پیش به راه افتاده، ذهن به عنوان بخش محوری شناخت به جایگاه مهمی دست یافته تا جایی که می‌توان گفت اکنون در راس اینگونه مباحث قرار دارد. در همین زمینه کانت به تقدم شناخت ذهن نسبت به هر گونه شناختی تاکید داشت (Wells, 2006: 179). ارتقای جایگاه ذهن موجب شده امروزه از مفهوم «کشف ذهن» به عنوان مقوله‌ای برجسته در معرفت شناسی مدرن یاد شود. این مفهوم بیش از هر چیز در راستای خوانش متون سیاسی و بنابراین در حوزه معرفتی اندیشه‌های سیاسی مطرح شده است. اگرچه نتایج این بحث دلالت‌های اثرگذاری در سایر حوزه‌های علوم انسانی نیز داشته است. شیوه‌های فهم متن الگویی برای فهم پدیده‌های سیاسی نیز به شمار می‌رود. چنین امکانی با تلقی پدیده‌های سیاسی به مثابه متن فراهم می‌شود. به عنوان نمونه پدیده‌هایی چون انقلاب‌های اجتماعی اگر معادل متن انگاشته شوند ضرورتاً با روش‌ها و ابزارهای انکشاف معنا ارتباط می‌یابند. از آنجایی که در نظریه‌های کارگزار محور انقلاب‌های اجتماعی، کارگزاران و کنشگران اجتماعی سبب ساز انقلاب هستند و خواست عاملان اجتماعی مبنای شکل‌گیری این پدیده است لذا ذهن این کارگزاران و کشف آن اهمیت بسیاری خواهد داشت. بر این اساس می‌توان گفت ابزار و شیوه‌هایی که در خوانش متن با هدف کشف ذهن معرفی می‌شوند در شناخت پدیده‌های اجتماعی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند.

اما کشف ذهن با استمداد از بضاعت و دستاوردهای حوزه‌های معرفتی دیگر تحقق پذیرتر خواهد بود. در این بین ادبیات با داشته‌های ویژه خود جایگاه متفاوتی دارد. از رو در فرایند این پژوهش همواره از بضاعت ادبیات و نظریه‌های ادبی استفاده شده است. کشف ذهن به عنوان مفهومی که خود نیاز به توضیح و بررسی دارد "فرایندی است که به سوالاتی در خصوص ذهن در کلیت آن و محتویات آن به طور خاص پاسخ می‌دهد". در این معنا، بخش عمده‌ای از زندگی روزمره‌ی ما و بسیاری از آثار فکری، مشمول فرایند کشف ذهن هستند. به نظر می‌رسد در فرایندهای کشف ذهن اقتضائاتی وجود دارد که در تداعی ذهن و تجسم بخشیدن به آن نقشی مبنایی ایفا می‌کنند.

طرحواره‌اعنوانی است که در اینجا برای تبیین شیوه‌ای در فرایند کشف ذهن به کار می‌رود. آثاری که به کشف ذهن می‌پردازند قطعا برای نائل شدن به این هدف از شیوه‌هایی استفاده می‌کنند که معرفی آنها و تعیین جایگاهشان در این فرایند اهمیت ویژه‌ای خواهد داشت. در این مقاله به طرحواره در عملیات کشف ذهن، موقعیتی استثنایی داده می‌شود و چگونگی حضور آن در فرایند کشف ذهن مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارتی پرسش اصلی به مقوله‌ی "طرحواره" باز می‌گردد و به سوالاتی که پیرامون طرحواره مطرح خواهند شد در جریان تبیین و معرفی آن پاسخ داده می‌شود.

اگر چه کشف ذهن خود موضوعی قابل بحث بوده و بررسی تفصیلی آن ضروری است اما طرحواره نسبت به آن از تأخر تحلیلی برخوردار نیست. به این معنا که تحلیل طرحواره همزمان می‌تواند درآمدی بر کشف ذهن باشد. با توجه به مطالب بالا فرضیه‌ای که در این متن مورد آزمون قرار می‌گیرد به این شرح است: طرحواره از عناصر اساسی و بنیادی کشف ذهن محسوب می‌شود و نحوه کاربرد آن تأثیر قابل توجهی در فرایند کشف ذهن خواهد داشت.

۲- نگاهی به کشف ذهن

بخش عمده‌ای از معرفت مربوط به انسان به مقوله‌ی ذهن و مسائلی که پیرامون آن وجود دارد باز می‌گردد. تاکید دیرین بر جمله‌ی «خودت را بشناس»^۳ مؤید این نکته است. اهمیت بالای این جمله‌ی تاریخی در اصرار بازگو کنندگان آن بر ضرورتش جهت کسب معرفت حقیقی، آشکار است. تاکید و اصرار بر این حکم اخلاقی در آرا و آثار بسیاری از اندیشمندان کلاسیک به وضوح قابل مشاهده است. خودشناسی لزوماً به شناخت ذهن و اهمیت و برجستگی آن منجر می‌شود.

علاوه بر تاکید دوره کلاسیک بر اهمیت شناخت ذهن، با تسلط مباحث معرفت‌شناختی و تفکیک صریح عین و ذهن در دوره مدرن، ذهن به مبدأ بنیادی علوم انسانی تبدیل شد. مبانی معرفت‌شناسی مدرن در آراء دکارت تجسم می‌یابد. ویژگی اساسی نظریه معرفت‌دکارتی وجه

4 Schema

۲- منظور از «معرفت مربوط به انسان» همان علوم انسانی (Anthropology) است.

۳- سابقه چنین تأکیدی به عصر یونان کلاسیک و سقراط و اعقاب او باز می‌گردد.

تمایز مشخصی است که بین جهان عقلی و جهان حسی قائل است، یعنی جهان «درون ذهن» و جهان «برون ذهن». هویت دکارتی و تاکید آن بر تفکر و منطق و بی توجهی آن به ماده و حواس از ویژگی های بارز فلاسفه ای متفاوت مثل لاک، برکلی و هیوم است (کافمان، ۱۳۸۷: ۳۹). این تاکید بر ذهن با لحاظ تفاوت‌هایی نزد کانت نیز دیده می شود. ذهنی که دکارت آن را از انقیاد دنیای داده های حسی و از حاکمیت مذهب آزاد کرده بود، در کانت علیه خود شورید (کافمان، ۱۳۸۷: ۷۶).

با توجه به این نکات در می یابیم که پس از قرن‌ها نه تنها ذهن اهمیت بالای خود را حفظ کرده بلکه خود به شکل برجسته ای تبدیل به موضوع معرفت شده است. اگرچه پر واضح است که موضوع شدن ذهن برای معرفت، مقدمه ای برای معرفت به شمار می رود و مقوله ای مستقل و قائم به خود نیست. در همین چارچوب کانت برای ذهن و نحوه عملکرد آن جهت دستیابی به معرفت اهمیت ویژه ای قائل بود (هارتاک، ۱۳۸۶: ۷-۱۰).

بنابراین در دوره مدرن تلاش‌های بسیاری در راستای شناخت ذهن صورت گرفته است که می توان مفهوم کشف ذهن را برای معرفی این دسته از کوشش‌های فکری پیشنهاد کرد. اگر چه در بسیاری از تفاسیر اندیشه های مدرن، مقوله ای تحت عنوان کشف ذهن صورت گرفته اما این مفهوم به طور مشخص کاربرد گسترده ای نداشته است. به نظر می رسد محتوای مطالعاتی که تحت عنوان کشف ذهن مفهوم سازی شده اند یکدست و یکسان نیستند. در همین زمینه کوفمان اظهار می کند: آنچه من بدان توجه دارم معرفت نفس است یعنی هم معرفت ذهن خود و هم معرفت ذهن انسان درکل (کوفمان، ۱۳۸۷: ۴۲).

ذکر این نکته ضروری است که عمده مطالعات کشف ذهن به معنای عام آن مربوط می شود. در این معنا کشف ذهن به ذهن به عنوان یک مفهوم عام توجه دارد و بر مبنای چنین برداشتی است که به ارائه ی تعبیری در خصوص آن می پردازد. به عبارتی درک ما از ذهن در معنای انتزاعی و مجرد آن محصول مطالعاتی اینگونه است. چنین مطالعاتی به تعبیر کوفمان در حوزه هایی چون ادبیات، روانشناسی و فلسفه صورت پذیرفته است و می توان حوزه های دیگری چون هنر را نیز به این لیست اضافه کرد. در نهایت هر یک از این زمینه های مطالعاتی و اندیشمندان مربوط به آنها هستند که موجبات درک ما را از مفهوم کشف ذهن فراهم می سازند.

اما نوع دوم کشف ذهن به محتوای ذهنی که در شرایط زمانی و مکانی خاصی واقع شده توجه دارد و این شرایط ابعاد فرازمانی و فرامکانی آن را محدود می سازند. توجه به ذهن در

سطحی که افرادی چون کانت به آن می پرداختند بیش از هر چیز به وجوه ثابت و پایدار ذهن می پردازد (دورانت، ۱۳۳۵: ۲۲۸-۲۳۲). اما این همه فرایند کشف ذهن نیست. گوته برآست که انسان همان اعمال خویش است و اینکه ذهن همان رفتاری است که انجام می دهد؛ و روش کشف ذهن از طریق پرداختن به مفاهیم مجرد به دست نمی آید، بلکه از روی رفتار قابل درک می شود (دورانت، ۱۳۳۵: ۱۰۶). بنابراین در شناخت هر یک از سطوح فردی و اجتماعی ذهن، می بایست به رفتار خاص آن فرد یا اجتماع توجه نمود به این معنا که بدون توجه به موقعیت‌مندی و زمانمندی و تنها با بسنده کردن به پاره ای ملاحظات انتزاعی نمی توان به ذهنی که به آن فرد یا اجتماع تعلق دارد پی برد. در این سطح از کشف ذهن فرد یا جامعه واقعی موضوع مطالعه است.

تفاوت این دو سطح از فرایند کشف ذهن بیش از اینکه بیانگر وجود سطوح متفاوت تحقیقی باشد بیانگر تفاوتی روش شناختی است. به عبارتی دیگر برخی ملاحظات معرفت شناختی موجب پیدایش دو سطح تحقیقی متفاوت در حوزه کشف ذهن شده است. تفاوت روش شناختی خود ریشه در مباحث هستی شناختی دارد. نگرش گوته به ذهن به عنوان مقوله ای تحولی و تکاملی چنانکه پیش از این گفته شد موجب توسعه مطالعات ذهن با تاکید بر معنای خاص آن شده است. کشف ذهن در این معنا، بخشی از هویت و زندگی روزمره را شکل می دهد. تحولات معرفت شناختی دوره مدرن به تحولاتی در عرصه زندگی روزمره منجر شده است. بر این اساس فرایند کشف ذهن از حضور پررنگی در زندگی انسان مدرن برخوردار است. فرایند کشف ذهن در زندگی انسان مدرن نهادینه شده و او پیوسته به کشف ذهن افراد و جوامع پیرامون خود مشغول است. البته باید خاطر نشان کرد علیرغم شباهتهای این نکته با تعبیر «انسان موجودی است مفسر و معناکاو»، تفاوتی بنیادی میان این دو دیدگاه وجود دارد.

در راستای این تکاپوی ذهن شناسانه آنچه بیش از هر چیز اهمیت می یابد نحوه پرداختن به این مسئله است. اگر بپذیریم که کشف ذهن بخشی از هویت انسان مدرن را شکل می دهد طبعاً در خصوص نحوه انجام آن سؤالاتی مطرح خواهد شد به این شکل که شیوه مواجهه انسان مدرن با ذهن افراد و اجتماعات چگونه بوده و به چه نحوی صورت پذیرفته است.

۱- این تعریف از انسان به انسان شناسی فلسفی فرهنگی (Cultural Philosophical Anthropology)

دیلتای باز می گردد.

۳- "طرحواره" به مثابه عنصری در متن

در مباحث مربوط به پرسپکتیویسم اچنین مطرح می شود که: بدون طرح مفهومی نظام بخش هیچ فعالیت فکری، حتی چیزی پایه ای همچون توصیف ساده ناممکن می شود. توصیفات در درون چارچوبی عرضه می شوند که این چارچوب منابع مفهومی لازم را برای توصیف واقعیت (یاوقایع و چیزهای درون آن) فراهم می آورند(فی، ۱۳۸۱: ۱۳۵). نسبتی که در اینجا بین طرح مفهومی و توصیف واقعیت برقرار شده مشابه نسبتی است که می توان میان "طرحواره" و "کشف ذهن" برقرار نمود. با این تفاوت که بدون طرح مفهومی، توصیف واقعیت تقریباً ناممکن می شود اما بدون طرحواره کشف ذهن غیر ممکن نیست بلکه ضعیف و ناپخته خواهد بود. طرحواره عامل انکشاف ذهن است و به واسطه آن محتویات و ماهیت ذهن با انسجامی خاص برجسته می شوند. طرحواره یک نظریه، چارچوب تحلیلی، یا طرح مفهومی نیست و نباید با کارکردهای اینچنینی اشتباه شود بلکه به مثابه نوری است که به ذهن می تابد و آنرا آشکار می سازد. طرحواره را به عبارتی دیگر می توان تدبیری تلقی کرد که ذهن را در موقعیتی قرار می دهد تا عناصر سازنده اش متبلور شوند. این یعنی پرتو افکنی به درونمایه ذهن به منظور حصول شناختی از آن. یک قیاس تشبیهی نقش طرحواره را در کشف ذهن روشنتر کند. الگوهای روایتی در مباحث مربوط به "برساخت گرایي روایتی" شباهتهای بسیاری با طرحواره ی کشف ذهن دارند، اگر چه کارکرد آنها کاملاً شبیه هم نیست. بر ساخت گرایان روایتی برآنند که "زندگی افراد صرفاً متشکل از توالی وقایع است و باید یک "زندگی نامه نویس" بعداً بیاید و ساختاری روایتی بار این توالی کند تا وقایع را قابل فهم سازد"(فی، ۱۳۸۱: ۳۳۰). رابطه روایت و زندگی در این دیدگاه مشابهت فراوانی با رابطه طرحواره و ذهن دارد. از آنجایی که ذهن "شامل احساس و هوش، منطق و عاطفه، درک و اراده، تفکر و ناخودآگاه است"(کافمان، ۱۳۸۷: ۴۲) و موارد جزئی بسیاری همچون محتویات مذکور به آن شکل می دهند باید طرحواره ای به کار رود و بار این محتویات متکثر شود تا آن را قابل فهم نموده و متجلی سازد.

ذهن در مطالعه ای بدون طرحواره، موجودیتی به نظر می رسد که محتویات آن به گونه ای گنگ و غیر شفاف در کنار هم قرار گرفته اند و تصویری مبهم و نامعلوم ارائه می دهند. اما مطالعه

ذهن با طرحواره موجب به دست آمدن تصویری شفاف و دقیق و قابل فهم از آن می شود. درقیاس تشبیهی دیگری، طرحواره در کشف ذهن، نقش استلزامات چاپ عکس در لابراتوار را ایفا می کند. در چاپ عکس اگر موردی چون تاریکی لابراتوار و مواردی از این نوع لحاظ نگردد آنچه به دست می آید قطعاً تصویری واضح و قابل فهم نخواهد بود. بر این اساس طرحواره درکشف ذهن وسیله ای لازم و موثر خواهد بود.

میزان کاربرد ارادی طرحواره در آثار علمی، ادبی و هنری نسبت به فرایندهای کشف ذهن در زندگی روزمره بیشتر است. از آنجایی که کشف ذهن، بخشی اساسی از هویت انسان مدرن را شکل می دهد طبعاً باید با حجم گسترده ای از طرحواره ها مواجه باشیم. اما علیرغم صدق این واقعیت باید اذعان نمود که حجم طرحواره هایی که ارادی و آگاهانه نیستند و بر اساس اندیشه ای از پیش موجود تدوین نشده اند، کم نیست و این خود به حضور دربرگیرنده و فراگیر کشف ذهن در فعالیتهای معرفت شناختی ارتباط دارد. حضور «جامع» و در برگیرنده ی کشف ذهن در آثار مدرن باعث شده تا آثار موجود لاجرم طرحواره ای را در این راستا به نمایش بگذارند بی اینکه در خصوص آنها پیشاپیش اندیشیده باشند. با نگاهی گذرا به داستانها و سناریوهایی که فرایند کشف ذهن در آنها صورت گرفته می توان فهمید که آنها ضرورتاً عامدانه و آگاهانه به کار نرفته اند. بنابراین کم نیستند آثاری که کشف ذهن در آنها بدون طرحواره صورت می پذیرد و یا حداقل از داشتن طرحواره ای کامل و مشخص محرومند. بر اساس آنچه پیش از این گفته شد برآیند این آثار در خصوص مقوله کشف ذهن نمی تواند چشمگیر و قابل توجه باشد. در چارچوب مباحث فوق ابتدا می توان از وجود یا عدم وجود طرحواره در فرایند کشف ذهن سخن گفت و سپس از طرحواره های از پیش اندیشیده و همچنین طرحواره های غیر ارادی.

تلاشهایی در راستای طبقه بندی و انسجام طرحواره ها در قالب مفاهیمی مشخص - علی رغم تشتت و تکثر ظاهری آنها - صورت گرفته است. از آنجایی که ذهن به افراد و اشخاص تعلق دارد و در انسانها تبلور می یابد لذا طرحواره ها نیز باید معطوف به افراد ساخته شوند. به همین جهت بسیاری از طرحواره ها در قالب تیپ و شخصیت ارائه می شوند. شخصیت و تیپ می توانند نماینده خیل انبوهی از ذهن ها باشند. در واقع با به دست دادن شخصیت ها و تیپ های مختلف امکانی فراهم می شود که ابتدا محتوای ذهنها را نمایان ساخت و سپس طبقه بندی نمود.

ارائه ی یک شخصیت یا یک تیپ ارائه ی طرحواره ای است که به بسیاری از اذهان پرتوافکنی می کند و می تواند آنها را به میزان "قابلیت های مندرج" در خود، قابل فهم سازد. مقصود از "قابلیت های مندرج" وجود عناصری است که با حضور خود بخش های وسیعی از محتویات ذهن را متبلور می سازند و به همین شکل با عدم حضورشان این تبلور کم رنگتر و بی فروغ تر می شود. این مسئله به دقت و مهارت در تیپ سازی و شخصیت پردازی وابسته است. هر قدر شخصیت و تیپ ساخته شده، عناصر و اجزاء اساسی و بنیادی تری از ذهن را در خود جمع کرده باشند در ارائه فهمی دقیقتر و عمیقتر از آن موفق تر خواهند بود.

این تنها بخشی از تلاشهایی است که در نظم و سیاق بخشیدن به طرحواره ها و ارائه ی انسجامی مفهومی از آنها صورت پذیرفته است. اما قطعاً کل مطلب به همین جا ختم نمی شود. نظریه هایی نیز در ارتباط با مقوله کشف ذهن در کارند که از جهاتی برای انسجام انتزاعی طرحواره ها قابل استفاده اند. برای نمونه «قصدگرایی» با انبوهی از نظریات مختلف (فی، ۱۳۸۱: ۲۴۰-۲۵۴) ، طرحواره ها را در گزارشهایی از قصدها و نیات عاملان خلاصه می کند. به عبارتی قصدگرایی برآنست که اگر ذهن را برحسب قصدیت عمل فهم کنیم، آنگاه گزارشی از قصدها و نیات عامل، پاسخ مناسبی خواهد بود. به تعبیر دیگر قصدگرایی قصدها و نیات عاملان را درونمایه و محتوای اصلی طرحواره ها می داند. نظریه های هرمنوتیکی دیگری نیز همچون قصدگرایی وجود دارند که می توانند درباره طرحواره های کشف ذهن مطالبی ارائه کنند. اگر چه نظریه های هرمنوتیکی مستقیماً در کار کشف ذهن نقشی ایفا نمی کنند اما در تحلیل و بررسی طرحواره هایی که برای کشف ذهن به کار می روند از نکاتی برخوردارند.

در راستای مطالعاتی که به منظور ساماندهی طرحواره ها صورت می گیرد، اشاره به جایگاه مفاهیم بی فایده نخواهد بود. این مطلب بدان معناست که طرحواره ها را گاهی می توان در چارچوب مفاهیمی خلاصه کرد. اگر چه مفاهیم نامحدودند و بر این اساس می توان از طرحواره های نامحدودی هم سخن گفت و از این جهت دیگر نمی توان نظام بخشی طرحواره ها و

4 Inserted Capabilities

۲- در این زمینه می توان به نظریاتی چون معنای زبانی پل گرایس (۱۹۵۷)، باز آزمون کالینگوود (۱۹۶۱)، قصدگرایی کوننن اسکینر (۱۹۶۹ و ۱۹۷۲) اشاره کرد.

ساماندهی تئوریک آنها را توقع داشت. اما همین مطلب که یک طرحواره را می توان در یک مفهوم خلاصه کرد یا مفهومی را به عنوان طرحواره به کاربرد خود بیانگر این است که امکان بررسی و مطالعه نظام مند طرحواره ها وجود دارد و کثرت آنها مانع مطالعه منسجم آنها نمی شود.

۴- کاربرد طرحواره: بررسی مصداقی

در بررسی طرحواره از نزدیک و پاسخ به سوالات پیرامون آن بر اساس مصداق، مطالعه آثاری که به کشف ذهن پرداخته اند ضروری است. در این راستا گزینشها و انتخابهایی صورت خواهد گرفت. زیرا همانگونه که پیشتر گفته شد بخش عظیمی از هویت امروزی انسان در چارچوب کشف ذهن ساخته و پرداخته می شود و از این جهت با آثار بسیار متنکثری مواجهیم که بررسی همه آنها کار ساده ای نخواهد بود. در مطالعه مصداقی طرحواره به ناگزیر جهت پیشبرد تحقیق باید به انتخاب آثاری دست زد. به عبارت دیگر چون نمی توان در تحقیق مصداقی، از همه آثار مربوط به کشف ذهن استفاده نمود باید با توجه به اهداف پژوهش از میان انبوه آثار مربوط به این مقوله، به گزینش برخی از آنها اقدام کرد.

مطالعات کشف ذهن در حوزههای مختلفی صورت پذیرفته است. حوزههای قابل ذکر در این خصوص عبارتند از؛ روانشناسی، ادبیات و فلسفه. در تعامل فلسفه، ادبیات و روان شناسی است که بهترین بینشهای راجع به ذهن تاکنون حاصل شده و از این پس نیز حاصل خواهد شد (کوفمان، ۲۵: ۱۳۸۷). اغلب آثار کشف ذهن در حوزه ایرانی آن به قلمرو ادبیات و خصوصا داستان نویسی تعلق دارند. اگر چه در حوزه هنر تلاشهای بسیاری صورت گرفته است اما آثار ادبی به لحاظ تقدم و فراوانی وضعیت خاصی دارند. در همین راستا تاکید بر "داستان نویسی" ضروری است. زیرا داستان نویسی و "رمان" چه به دلایل ماهوی و چه به عنوان پدیده ای مدرن بیش از انواع ادبی دیگر با کشف ذهن قرابت دارد و فرایندهای کشف ذهن در آن بیشتر به چشم می خورند.

داستانهای "هوشنگ گلشیری" انتخاب این مقاله برای پرتوافکنی به طرحواره و بررسی نزدیک مسائل مربوط به آن است. انتخاب گلشیری به این سبب بوده که آثار وی به دلیل حضور پر رنگ فنون و سبک داستان نویسی در آنها و داشتن برخی ویژگیهای دیگر در رده داستانهای مدرن قرار می گیرند. از دیگر دلایل انتخاب گلشیری تنوع موضوعات و به تبع آن تنوع دغدغه ها و

مسائل مطروحه در داستانهای اوست. ذکر این نکته ضروری است که بررسی آثار گلشیری در اینجا بیشتر به منظور تبیین طرحواره بوده تا تفسیر مستقل آنها.

نکته قابل ذکر دیگر اینکه نمی توان در همه آثار گلشیری فرایند کشف ذهن را ملاحظه کرد. همچنین با نگاهی گذرا به آثار وی در می یابیم که همگی آنها نیز طرحواره ندارند. در این زمینه داستان «بانویی، آنه و من» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۵۴۱) نمونه عدم کاربرد طرحواره در کشف ذهن و داستان کوتاه «آتش زرتشت» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۵۴۹) نمونه ای از کاربرد طرحواره محسوب می شوند. در اولی با تصویر شخصیت «آنه» که با راوی در بنیادی هنری در خارج از کشور ملاقات می کند، به ذهن تجسم می بخشد. آنه با حضور تصادفی در بنیاد و ملاقات با «بانویی» و گفتگو با وی و سپس گفتگویی سه جانبه میان راوی، بانویی و خودش از اعماق ذهن خود خبر می دهد. تبلور ذهن به این شکل و روش، در مقابل تبلور ذهنی که در «معصوم چهارم» (گلشیری، ۱۳۵۴: ۱۱۷) شاهد هستیم قرار می گیرد. در «معصوم چهارم» راوی با معرفی «تیپی» که نماینده سازمان امنیتی و جاسوسی دوره ی زندگانی اوست و ایجاد تقابل میان خودش و این تیپ، از اعماق ذهن خودش خبر می دهد. ترس، احتیاط، تنهایی و ... بخش عمده ای از ذهن راوی را شکل می دهند که در مواجهه و برخورد با این تیپ آشکار می شوند و مخاطب در این مواجهه است که به شخصیت او پی می برد. اما در داستان مذکور این نکته به وضوح قابل مشاهده است که گلشیری در فرایند کشف ذهن، خودش را ملزم به استفاده از طرحواره نمی کند، چرا که برای تبلور ذهن راوی و کل شخصیت وی، طرحواره تنها عامل موجود نیست. از این جهت شاید بتوان گفت که گلشیری این طرحواره را ناآگاهانه در راستای معرفی راوی بکار بسته است.

در داستان «آتش زرتشت» شاهد حضور عده ای به دور هم هستیم که درباره نابسامانی های موجود و آرمانهای از دست رفته در جریان انقلابات و حرکتهای کشور خود گفتگو می کنند. آنها به صراحت از شکست نمی گویند اما آنچه می گویند مجموعاً بیانگر از بین رفتن زحمات و تحقق نیافتن آرزوها و گاه بدتر شدن وضعیت است. در این داستان تیپ هایی ارائه می شوند که هر یک نماینده بخشی از یک روح کلی از بین رفته است. اذهانی که در این گفتگو تبلور می یابند در مطالعات مربوط به انقلابها و جنبشهای سیاسی و اجتماعی به عنوان کارگزاران گروهها، احزاب و سازمانهای سیاسی مطرح می شوند. طرحواره ی این داستان همان گفتگو میان نمایندگان ملیتها و جنبشهای متفاوت است. در واقع ذهنها در جریان گفتگو آشکار می شوند. جریان گفتگو که موجد

سوالات و مواضع مختلف از سوی طرفهای گفتگوست منجر به تجلی اذهانی می شود که هر یک نماینده تیپ هایی در حوزه های اجتماعی متفاوت هستند. تداعی اذهان متفاوت در بستری مشابه که امکان مقایسه آنها نیز فراهم گردد می تواند در جریان یک گفتگوی دوستانه به بهترین شکل صورت پذیرد و این طرح در «آتش زرتشت» دیده می شود.

در دو داستان «پرنده فقط یک پرنده بود» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۵۷) و «چنار» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۳۵) با اندک تفاوتی به طور مشترک صحبت از منطق محافظه کاری و عافیت طلبی نابخردانه است. منطق محافظه کاری و عافیت طلبی به ذهنی تعلق دارد که با دو طرحواره ی نامأنوس آشکار می شود. در داستان نخست با ساختن شهری مصنوعی توسط بزرگان که سقف و دیوارهای آن فلزی است و در دومی با بالا رفتن شخصی از درخت چنار در وسط شهر و در نهایت نحوه برخوردی که با این دو اقدام صورت می گیرد این ذهن و منطق تجلی می یابد. در این دو داستان از منظر کشف ذهن شاهد پردازش شخصیت و تپیی نیستیم، در حالی که در داستان «دهلیز» تیپ سازی با جدیت و دقت صورت می پذیرد. در «دهلیز» با ارائه موقعیت مندی یک کارگر مواجهیم و برابند آن ذهنی است که به تفصیل ارائه می شود.

علاوه بر تحلیل آثار گلشیری بر اساس "پردازش شخصیت و تیپ"، طرحواره های به کار رفته در آثار او بر مبنای "تحلیلی مفهومی" نیز قابل بررسی هستند. مفاهیمی چون خرافات، دروغ، ترس و از خودبیگانگی عناصر سازنده ی ذهنهایی هستند که در داستانهایی چون "معصوم اول" (گلشیری، ۱۳۸۰: ۱۸۷)، "معصوم چهارم"، "به خدا من فاحشه نیستم" (گلشیری، ۱۳۸۰: ۲۷۳)، "نقشبندان" (گلشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۷)، "سبز مثل طوطی سیاه مثل کلاغ" (گلشیری، ۱۳۸۰: ۳۰۵) و ... به منظور کشف ذهن به کار می روند. گلشیری در داستان "معصوم اول" با استفاده از مفهوم به کار نرفته اما بسیار آشنای "خرافات" فضایی را فراهم می سازد که در آن بخشی از ذهن ایرانی و نحوه ی شکل گیری آن به نمایش در می آید.^۱

نکته ی دیگری که در خصوص طرحواره با استناد به آثار گلشیری می توان گفت اینست که در آنجا که نویسنده در فرایند کشف ذهن به طور ارادی و آگاهانه به استفاده از "طرح" می پردازد و در این اقدام طرحهایی مانوس و آشنا با موقعیت مخاطب و به تعبیری دقیقتر رئالیستی، به کار

^۱- اگر چه این مفهوم به صراحت توسط نویسنده بکار نمی رود اما رد آن در همه جای داستان به چشم می خورد.

می روند تجلی ذهن و تداعی آن پربارتر نشان می دهد. تحلیل آثار فوق الذکر خود مؤید آنست که کشف ذهن بیش از هر زمان با حضور طرحواره ممکن بوده است. این مطلب در مقایسه ی دو داستان «آتش زرتشت» و «بانویی، آنه و من» به وضوح قابل مشاهده است. در پایان باید اشاره کرد که آثار مربوط به کشف ذهن با معیار حضور یا عدم حضور طرحواره و همچنین بر اساس کیفیت طرحواره نیز قابل بررسی هستند.

نتیجه گیری

بحث مربوط به طرحواره بسیار گسترده است. بر این اساس در ارائه ی طرحواره عوامل بسیاری درکارند که هر یک از آنها می توانند در موفقیت طرح برای کشف ذهن موثر باشند. با توجه به اهمیت کشف ذهن در زندگی انسان امروز، اهمیت طرحواره به تبع آن امر نامانوسی نیست. این طرحواره است که امکان نفوذ به عمق ذهن را فراهم می سازد و می تواند آنرا از پایین ترین لایه ها تجسم بخشند. استفاده از طرحواره ها به صورت ناآگاهانه و نیاندیشیده و نیز ناقص و غیرجدی، موجب از دست رفتن ابعاد گسترده ای از ذهن خواهد شد. مطالعه و بررسی طرحواره ها به منظور ارتقای سطح مهارت در ساختن و به کار بردن آنها، بی شک موجب تعمیق فرایندهای کشف ذهن خواهد شد. بنابراین توجه مضاعف به این مقوله راهگشا خواهد بود. آنچه اهمیت این موضوع را بیشتر می کند کوششهای ذهنی تصادفی در فرایند کشف ذهن است که به جهت عدم وجود ذهنیتی منسجم از طرحواره، رخ می دهند. با وجود امکانات از پیش موجود و در واقع روشها و شیوه های فنی در ارائه طرحواره و از آن مهمتر با تثبیت جایگاه مهم طرحواره درکشف ذهن، مسلماً نتیجه چیز دیگری خواهد بود.

منابع

- دورانت، ویل (۱۳۳۵). تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: تابان.
- فی، برایان (۱۳۸۱). فلسفه امروزی علوم اجتماعی: بانگش چند فرهنگی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، چاپ اول.
- کوفمان، والتر (۱۳۸۷). کشف ذهن، ترجمه ابوتراب سهراب و فریدالدین رادمهر، تهران: چشمه، چاپ دوم.
- گاردنر، هوارد (۱۳۸۸). تغییر ذهن‌ها: هنر و علم تغییر ذهن خود و دیگران، ترجمه سید کمال الدین خرازی، تهران: نشر نی، دوم.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۵۴). نمازخانه کوچک من، تهران: انتشارات زمان، چاپ اول.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۰). باغ در باغ، تهران: انتشارات نیلوفر.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۰). نیمه تاریک ماه (داستانهای کوتاه)، تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ اول.
- هارتاک، یوستوس (۱۳۸۶). نظریه معرفت در فلسفه کانت، غلامعلی حداد عادل، تهران: فکر روز.
- والنس، کنث. ن (۱۳۹۴). نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه روح‌الله طالبی آرانی، تهران: نشر مخاطب.
- wells, Richard (2006). The critical philosophy and the phenomenon of mind, Published by Richard wells.